

بررسی سه‌جزئی یا دوجزئی بودن تحلیل ارسطو از گزاره حملی

ac.hamdollahi@azaruniv.ac.ir

احمد حمداللهی اسکویی / استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

پذیرش: ۹۷/۱۲/۲۵

دریافت: ۹۷/۰۵/۳۱

چکیده

هدف اصلی نوشتار حاضر بررسی و تبیین دو جزئی یا سه جزئی بودن تحلیل ارسطو از گزاره حملی و نقد برخی آرا و دیدگاه‌های مطرح در این زمینه است. در این مقاله کوشیده‌ایم با استناد به آثار ارسطو نشان دهیم: اولاً از دیدگاه ارسطو، هرچند تحلیل زبانی گزاره حملی می‌تواند دوجزئی یا سه‌جزئی باشد، اما در مقام تحلیل منطقی، گزاره حملی همواره از دو جزء اصلی اسم (موضوع) و فعل (محمول) تشکیل می‌شود و نسبت یا رابطه، به دلیل گنجانده شدن در معنای فعل (محمول)، جزء مستقلی به‌شمار نمی‌آید و بر همین اساس نسبت دادن تحلیل سه‌جزئی گزاره حملی به ارسطو، به عنوان یک تحلیل منطقی، نادرست است؛ ثانیاً برخلاف بعضی آرا و دیدگاه‌ها، ما در آثار منطقی ارسطو با دو تحلیل متفاوت از گزاره حملی مواجه نیستیم و مبنای بحث‌های وی درباره «قیاس» در آثار منطقی متأخرش (تحلیلات اولیه) همان تحلیل دوجزئی‌ای است که وی در آثار منطقی اولیه‌اش (درباره عبارت) به دست داده است. روش اصلی ما در این پژوهش، رجوع به متن سخنان ارسطو، و در موارد لازم مفسران و پیروان یا منتقدان ارسطو؛ دقت و تأمل در آنها؛ و تحلیل، استنباط و نتیجه‌گیری بر اساس آنها بوده است.

کلیدواژه‌ها: / ارسطو، اجزای گزاره حملی، اسم (موضوع)، فعل (محمول)، رابطه، نظریه تعویض‌پذیری.

موضوع پژوهش حاضر بررسی و تبیین تحلیل/ارسطو از گزاره حملی و در ضمن، نقد و ارزیابی بعضی دیدگاه‌های مطرح در این زمینه است. اگر بپذیریم که «منطق» بیش و پیش از هر چیزی «علم تشخیص و بازشناسی استدلال‌های درست از نادرست» است و از سوی دیگر توجه داشته باشیم که استدلال از گزاره یا گزاره‌ها به دست می‌آید، آن‌گاه اهمیت بحث از گزاره و اجزای تشکیل‌دهنده آن آشکار خواهد شد. در واقع چنان‌که در جای خود تبیین شده است، قواعد منطقی استدلال، بر پایه تحلیلی که از گزاره و اجزای تشکیل‌دهنده آن به دست می‌دهیم، استوار است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد بحث از تحلیل گزاره و اجزای تشکیل‌دهنده آن، از اساسی‌ترین و زیربنایی‌ترین مباحث منطقی به‌شمار می‌آید. ارسطو پایه‌گذار علم منطق و تدوین‌کننده قواعد منطقی استدلال است؛ بنابراین فهم دقیق اینکه/ارسطو چه تحلیلی از گزاره حملی به دست داده، بسیار مهم است.

تحلیل/ارسطو از اجزای گزاره حملی، همانند بسیاری از موضوعات و مباحث دیگری که در حوزه منطق ارسطویی مطرح است، از دیرباز به‌طور معمول و متعارف مورد توجه و اشاره منطق‌دانان و شارحان منطق/ارسطویی بوده است؛ اما به‌طور خاص در دوره معاصر و پس از ظهور منطق جدید است که این بحث در کانون توجه قرار گرفته و به عنوان مسئله‌ای جدی و مهم به آن پرداخته شده است. در این میان، تا آنجا که بررسی‌ها نشان داد، عمدتاً دو دیدگاه درباره تحلیل/ارسطو از گزاره حملی مطرح شده است: نخست اینکه تحلیل/ارسطو از گزاره حملی، سه‌جزئی است. بر اساس این دیدگاه، گزاره حملی در تحلیل/ارسطو از سه جزء مستقل موضوع، محمول و رابطه تشکیل می‌شود. (ر.ک: موحد، ۱۳۸۲، ص ۷۱). دیدگاه دوم این است که در آثار منطقی/ارسطو، دو تحلیل متفاوت از گزاره حملی قابل ملاحظه است. قاتلان این نظر معتقدند تحلیل/ارسطو از گزاره حملی در آثار منطقی اولیه‌اش (درباره عبارت) دوجزئی بوده، اما در آثار بعدی‌اش (به‌ویژه تحلیلات اولیه) این دیدگاه را کنار گذاشته و تحلیل دیگری از گزاره حملی به دست داده که زمینه را برای ارائه تحلیل سه‌جزئی از گزاره حملی در دوره‌های بعدی فراهم آورده است (ر.ک: گیچ، ۱۹۷۲، ص ۴۸-۴۵)؛ اما به‌راستی تحلیل دقیق/ارسطو از گزاره حملی و اجزای تشکیل‌دهنده آن کدام است؟

اهمیت اساسی این بحث از یک‌سو و وجود دیدگاه‌های متفاوت و احیاناً متعارض درباره تحلیل/ارسطو از گزاره حملی از سوی دیگر، بررسی و پژوهش دقیق درباره این مسئله را ضروری می‌سازد. باین‌حال تا آنجا که بررسی و جست‌وجوها نشان داد، در این باره در اندیشه معاصر ایرانی پژوهش مستقلی با رجوع به آثار و سخنان خود/ارسطو، صورت نگرفته یا دست‌کم کمتر به این بحث پرداخته شده است. براین‌اساس در این پژوهش کوشیده‌ایم ابتدا با رجوع به آثار/ارسطو، تحلیل وی از گزاره حملی را بیان و تبیین نماییم و سپس، در ادامه، بر مبنای این تحلیل به بررسی و ارزیابی دو دیدگاهی که بدان‌ها اشاره شد بپردازیم.

در این پژوهش یک پرسش اصلی و دو پرسش فرعی پیش روی ما بوده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که در تحلیل/ارسطو، گزاره حملی از چه اجزائی تشکیل می‌شود؟ اما دو پرسش فرعی این است که اولاً آیا

نسبت دادن تحلیل سه‌جزئی از گزاره حملی به ارسطو صحیح است یا نه؟ ثانیاً آیا در آثار منطقی ارسطو دو تحلیل متفاوت از گزاره حملی وجود دارد یا نه؟ براین اساس پژوهش حاضر شامل سه بخش است: بخش اول به بیان و تبیین تحلیل ارسطو از گزاره حملی می‌پردازد. در بخش دوم به بررسی صحت و سقم نسبت دادن تحلیل سه‌جزئی گزاره حملی به ارسطو پرداخته شده است و بخش سوم نیز به بررسی این دیدگاه که ارسطو دو نوع تحلیل متفاوت از گزاره حملی ارائه کرده، اختصاص دارد.

۱. تحلیل ارسطو از گزاره حملی

تحلیل ارسطو از گزاره حملی و اجزای تشکیل‌دهنده آن عمدتاً در رساله درباره عبارت آمده است. وی در این کتاب، پس از تعریف «جمله» و بیان تمایز میان «جمله» و «گزاره»، و در ادامه تقسیم گزاره به دو قسم ساده و مرکب، گزاره ساده یا حملی را این‌گونه تعریف می‌کند: «گزاره ساده گفتار معناداری است درباره تعلق گرفتن یا تعلق نگرفتن خصیصه‌ای به موضوع، به‌حسب بخش‌بندی‌های زمان» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۲۳-۲۴، ۱۷a).

از این تعریف اجمالاً مشخص می‌شود که در هر گزاره حملی، موضوعی وجود دارد و خصیصه‌ای (اگر بخواهیم از همان واژه و اصطلاح خود ارسطو در این تعریف استفاده کنیم)، که این خصیصه به آن موضوع تعلق می‌گیرد یا تعلق نمی‌گیرد؛ اما این اجمال نیازمند تفصیل و توضیح است و ارسطو در بخش‌های مختلف درباره عبارت، به‌طور پراکنده این تفصیل و توضیح را به دست داده است.

۱-۱. اسم و فعل (موضوع و محمول)، اجزای اصلی گزاره حملی

اگر بخواهیم این نکات پراکنده را جمع و دیدگاه ارسطو را درباره اجزای گزاره حملی به‌طور خلاصه بیان کنیم، باید بگوییم از نظر ارسطو هر گزاره حملی از دو جزء اصلی اسم و فعل تشکیل می‌شود (ر.ک: همان، ۳-۴، ۱۶b؛ ۱۰-۱۲، ۱۶b؛ ۳-۲، ۱۷a؛ ۱۰-۱۳، ۱۷a).

نخستین جزء ضروری گزاره، اسم است. طبق بیان ارسطو «اسم آوای معناداری است بر پایه رسم و قرار، بدون پیوند با زمان، که هیچ بخشی از آن اگر جداگانه گرفته شود معنادار نیست» (همان، ۱۹-۲۰، ۱۶a).

بر اساس این تعریف، اسم واژه‌ای است که اولاً بر یک معنا دلالت می‌کند؛ ثانیاً دلالتش بر آن معنا به نحو قراردادی و نه طبیعی و ضروری است؛ ثالثاً دلالتش بر آن معنا بدون نشانگری زمان است و رابعاً اجزای و بخش‌های آن به‌تنهایی بی‌معنا هستند. از نظر ارسطو ویژگی اساسی «اسم» این است که همواره به‌وسیله «است/ هست»، «بود» یا «خواهد بود» و به‌طور کلی به وسیله یک فعل، راست یا دروغ می‌شود (ر.ک: همان، ۳-۴، ۱۶b). از آنجاکه آنچه می‌تواند راست یا دروغ باشد، گزاره است (ر.ک: همان، ۳-۲، ۱۷a) معنای این سخن این خواهد بود که اسم به‌گونه‌ای است که همواره با اضافه شدن یک فعل به آن، گزاره (گفتاری که قابل صدق و کذب است) را تشکیل می‌دهد. از همین جا دومین جزء گزاره نیز آشکار می‌شود. دومین جزء ضروری گزاره، فعل است. به اعتقاد ارسطو «هرگونه جمله گزاره‌ای [گزاره] باید از فعل یا فعل صرف شده تشکیل شود؛ زیرا گفتاری که «انسان» [یعنی اسم] را بیان می‌کند، اگر همراه با «است/ هست» یا «خواهد بود» یا «بود» یا افزایش چیزی از این دست نباشد، هنوز جمله گزاره‌ای نخواهد بود» (همان، ۱۰-۱۳، ۱۷a).

گزاره گفتاری است که تعلق گرفتن یک معنا به یک موضوع را ایجاب یا سلب می‌کند؛ اما «بدون فعل نه ایجابی برجا خواهد بود و نه سلبی» (همان، ۱۲، ۱۹b). بنابراین برای تشکیل گزاره، وجود فعل لازم و ضروری است و بدون فعل گزاره‌ای وجود نخواهد داشت؛ چنان‌که البته بدون اسم نیز گزاره‌ای در کار نخواهد بود. بدین ترتیب، با دقت در جملات و عبارات‌های مختلفی که /ارسطو در درباره عبارت بیان کرده است، به روشنی ملاحظه می‌شود که از دیدگاه وی برای تشکیل گزاره، وجود دو چیز لازم و ضروری است: اسم و فعل. این بدان معناست که هر گزاره حمله از دو جزء اصلی و ضروری اسم و فعل تشکیل می‌شود و «برای تشکیل گزاره به چیز دیگری علاوه بر این دو جزء نیاز نداریم.» (ر.ک: آمونیوس، ۲۰۱۴، ص ۲۰).

اسم را از آن جهت که همواره در گزاره موضوع سخن قرار می‌گیرد و چیز دیگری به آن گفته می‌شود، موضوع نیز می‌نامند و فعل را از آن جهت که همواره به چیز دیگری گفته می‌شود، محمول نیز می‌نامند؛ چنان‌که برخی مفسران /ارسطو اشاره کرده‌اند، «معنای اصلی کلمه یونانی‌ای که ما آن را به «فعل» ترجمه می‌کنیم، عبارت است از: آنچه گفته می‌شود» (اکریل، ۲۰۰۲، ص ۱۱۸)، و معنای محمول نیز دقیقاً عبارت است از «آنچه گفته می‌شود». بنابراین فعل و محمول دقیقاً به یک معنا به کار می‌روند و معادل هم‌اند. خود/ارسطو نیز در درباره عبارت مکرراً تعابیر موضوع و محمول را به عنوان معادل اسم و فعل به کار برده است (برای نمونه، ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۱-۱۲، ۱۶b، ۲۳-۲۴، ۱۷a، ۳۴-۳۵، ۱۷a، ۲-۴، ۱۷b، ۴-۱، ۱۸a، ۱۳-۱۴، ۱۸a، ۳۶-۳۱، ۱۸a، ۴۰، ۱۹b، ۹-۱۰، ۲۰a، ۱۳-۱۴، ۲۰b، ۱۷-۱۷، ۲۱a). دقت و تأمل در خصوصیات و ویژگی‌های اسم و فعل، به عنوان اجزای اصلی تشکیل‌دهنده گزاره حمله، نحوه تحلیل /ارسطو از گزاره حمله را بیشتر برای ما روشن خواهد کرد.

۱-۲. «فعل»، کلید فهم تحلیل ارسطو از گزاره حمله

به باور نگارنده، فهم دقیق معنای «فعل» کلید درک صحیح تحلیل /ارسطو از گزاره حمله است. /ارسطو فصل سوم درباره عبارت را به توضیح معنای «فعل» اختصاص داده است. وی در این فصل می‌گوید:

فعل افزون [بر معنای ویژه خود] نشانگر زمان است که هیچ بخشی از آن جداگانه معنایی ندارد؛ و همواره نشانه چیزهایی است که به چیز دیگر گفته می‌شوند. - من می‌گویم فعل افزون نشانگر زمان است؛ برای نمونه «تندرستی» نام است، ولی «می‌تندرست/تندرست است» فعل است؛ زیرا واژه اخیر تعلق گرفتن در زمان کنونی را نیز افزون نشانگری می‌کند؛ و فعل همواره نشانه خصیصه‌هایی است که به چیز دیگری گفته می‌شوند. برای نمونه برای چیزهایی که یا بر موضوع حمل می‌شوند یا در موضوع گنجانیده شده‌اند. ... اینک، فعل‌ها هنگامی که به‌خودی‌خود و در گوهر خویش گفته شوند، نام‌اند و چیزی را نشانگری می‌کنند - زیرا گوینده، ذهن خود را متوقف می‌سازد و شونده توجه خود را تثبیت می‌کند؛ ولی اینکه آیا چیزی هست یا نیست، فعل‌ها هنوز نشانگری نمی‌کنند؛ زیرا حتی «بودن» (to be /ēivai) و «نبودن» (not to be) نشانگر چیزی نیستند؛ همچنان‌که «موجود» (being) اگر به‌تنهایی گفته شود، نشانگر چیزی نیست؛ زیرا موجود در گوهر خویش هیچ نیست، بلکه گونه‌ای ترکیب را افزون نشانگری می‌کند که نمی‌توان آن را بدون چیزهای ترکیب‌شده فهم کرد (همان، ۲۵-۲۶، ۱۶b).

در این بخش بسیار مهم از کلام /ارسطو، نکات متعددی وجود دارد که البته برخی از آنها به بحث کنونی ما مربوط نیست و لذا بدان‌ها نپرداخته‌ایم؛ اما به نکات مهمی که مربوط به بحث ماست، اشاره خواهیم کرد.

۱-۲-۱. ویژگی‌های «فعل» در بیان ارسطو

در تعریفی که ارسطو از «فعل» ارائه کرده است سه نکته یا سه قید وجود دارد: ۱. «فعل» واژه‌ای است که افزون نشانگر زمان است؛ ۲. «فعل» واژه‌ای است که هیچ بخشی از آن جداگانه معنا ندارد؛ ۳. «فعل» همواره نشانه چیزهایی است که به چیز دیگری گفته می‌شوند. در واقع می‌توان گفت این سه نکته یا قید، مقوم معنای «فعل» هستند. علاوه بر اینها، ارسطو یک ویژگی مهم دیگر هم برای فعل ذکر می‌کند و آن این است که اگر فعل به‌خودی‌خود در نظر گرفته شود و به چیز دیگری گفته نشود، یک اسم خواهد بود.

مقصود از قید اول در تعریف فعل، این است که «فعل» علاوه بر معنایی که بر آن دلالت می‌کند، بر زمان نیز دلالت دارد؛ یعنی «فعل» اولاً بر یک معنای مشخص دلالت دارد؛ ثانیاً بر تعلق گرفتن این معنا (به چیزی دیگر) در یک زمان دلالت می‌کند. اما مقصود از قید دوم این است که «فعل»، همانند اسم، واژه‌ای است که اگر آن را تجزیه یا تقسیم کنیم، هیچ یک از اجزا یا بخش‌های حاصل، به‌طور جداگانه معنایی نخواهند داشت. معنای قید سوم نیز این است که «فعل» واژه‌ای است که همواره به چیز دیگری یا در رابطه با چیز دیگری گفته می‌شود. یعنی فعل بودن «فعل» به این است که به چیز دیگری گفته شود و اگر واژه یا معنایی در رابطه با چیز دیگری نباشد یا به چیز دیگری گفته نشود، نمی‌توان آن را «فعل» نامید.

درباره این سه ویژگی «فعل»، دو نکته قابل توجه و حائز اهمیت است: نخست اینکه از میان آنها، ویژگی دوم فقط مربوط به حوزه زبان است؛ زیرا اولاً فقط «لفظ» فعل (چه گفتاری و چه نوشتاری) می‌تواند تجزیه یا تقسیم شود و سخن گفتن از تجزیه یا تقسیم «معنای فعل، وجه و معنای محصلی ندارد؛ ثانیاً پس از تجزیه هم سخن گفتن از معنای «معنا» وجه محصلی ندارد؛ اما دو خصوصیت دیگر، هم درباره لفظ و هم درباره معنا وجود دارد. نکته دوم اینکه ویژگی اول (افزون نشانگر بودن زمان) فرع ویژگی سوم (همواره به چیز دیگری گفته شدن) است؛ بدین دلیل ساده که چنان که بعضی شارحان بزرگ منطق ارسطو اشاره کرده‌اند، تا یک واژه یا معنا به چیز دیگری گفته نشود، نمی‌تواند افزون نشانگر زمان باشد (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، فن سوم، ص ۲۴). دلیل دیگر اینکه چنان که در عبارت ارسطو در قطعه یادشده آمده است، «فعل» اگر به چیز دیگری گفته نشود یک «اسم» خواهد بود و «اسم» هم به‌خودی‌خود افزون نشانگر زمان نیست. بنابراین «فعل» تا زمانی که به چیز دیگری گفته نشود، نمی‌تواند افزون نشانگر زمان باشد.

۱-۲-۲. اساسی‌ترین ویژگی «فعل» و لوازم آن

از دو نکته‌ای که ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که ویژگی سوم، مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی «فعل» است و اهمیت مضاعفی دارد؛ چون از میان ویژگی‌های فعل، مواردی که مربوط به «معنای فعل هستند، نسبت به آنها که مربوط به «لفظ» فعل‌اند، از نظر منطقی مهم‌ترند؛ و از میان ویژگی‌های مربوط به معنای فعل نیز مواردی که «اصل»‌اند نسبت به آنها که «فرع»‌اند مهم‌ترند. درخور توجه است که در متن سخنان ارسطو در قطعه فوق (فصل سوم درباره عبارت) نیز دو بار به این ویژگی اشاره شده است.

دقت و تأمل در این «اساسی‌ترین ویژگی فعل» نکات بسیار مهمی را درباره تحلیل/ارسطو از گزاره حملی آشکار می‌سازد. اولاً قید «همواره» در این ویژگی نشان می‌دهد «به چیز دیگری گفته شدن» ذاتی معنای فعل است؛ و این یعنی اینکه فعل بودن فعل به این است که به چیز دیگری گفته شود؛ ثانیاً از این ویژگی به روشنی برمی‌آید هر جا که «فعل» باشد همواره چیز دیگری نیز وجود دارد که فعل درباره آن گفته می‌شود و به واسطه گفته شدن بر آن، «فعل» نامیده می‌شود. این چیز دیگر از نظر/ارسطو چیزی جز «اسم» (موضوع) نمی‌تواند باشد و این بدین معناست که «فعل»، به عنوان یکی از دو جزء ضروری گزاره، به‌طور التزامی، دیگر جزء ضروری گزاره یعنی «اسم» را نیز نشان می‌دهد؛ ثالثاً این ویژگی در عین حال، هم دوجزئی بودن تحلیل/ارسطو از گزاره حملی و هم دلیل آن را نشان می‌دهد؛ پذیرفتن «همواره به چیز دیگری گفته شدن» به عنوان ویژگی اساسی و ضروری «فعل» بدین معناست که نسبت یا رابطه، که در بعضی از فهم‌ها و دیدگاه‌ها به عنوان جزء سوم گزاره مطرح می‌شود، در خود معنای «فعل» نهفته است و بنابراین برای تشکیل گزاره علاوه بر «فعل» و چیزی که فعل به آن گفته می‌شود (اسم)، به چیز دیگری نیاز نداریم.

۳-۱-۲. دیگر ویژگی مهم «فعل» در بیان ارسطو

اما «فعل» در بیان ارسطو ویژگی بسیار مهم دیگری هم دارد و آن این است که چنانچه «فعل» به‌تنهایی در نظر گرفته شود و به چیز دیگری گفته نشود، یک «اسم» خواهد بود. درواقع نظر/ارسطو این است که اگر «فعل» به خودی خود و به‌تنهایی (خارج از گزاره) در نظر گرفته شود، هرچند دیگر «فعل» نخواهد بود (چون به چیز دیگری گفته نمی‌شود و بالتبع دلالت بر زمان نیز ندارد)، اما همچنان بر معنای خاص خودش دلالت خواهد داشت و به همین جهت، یک «اسم» خواهد بود. دلیلی که ارسطو ذکر می‌کند این است که با گفتن «فعل»، حتی اگر در رابطه با چیز دیگری نباشد، گوینده ذهن خود را متوقف می‌سازد و شنونده توجه خود را تثبیت می‌کند؛ و این امر نشانگر این است که واژه معنایی دارد. البته این نکته با تعریفی که ارسطو از «اسم» و «فعل» به دست داده نیز کاملاً سازگار است و درواقع از مقایسه این دو تعریف هم به دست می‌آید؛ زیرا در تعریف‌هایی که ارسطو از اسم و فعل به دست داده، تنها تفاوت آنها در این است که «فعل» همواره به چیز دیگری گفته می‌شود و به تبع آن، افزون نشانگر زمان است؛ درحالی که اسم این‌گونه نیست. بنابراین طبیعی است که اگر «فعل» به چیز دیگری گفته نشود و به تبع آن، افزون نشانگر زمان نباشد، در این صورت یک اسم خواهد بود.

نکته بسیار مهمی که از توجه به این ویژگی فعل فهمیده می‌شود این است که در تحلیل/ارسطو «فعل» بودن ویژگی ذاتی و لاینفک برخی معانی یا مفاهیم نیست، بلکه یک واژه یا مفهوم، با توجه به اینکه در متن یک گزاره در چه جایگاهی قرار گیرد، می‌تواند فعل یا اسم باشد. بر همین اساس است که واژه یا مفهومی که در یک گزاره فعل است، می‌تواند در گزاره‌های دیگر اسم باشد و موضوع واقع شود؛ یعنی به تعبیر دیگر، از نظر/ارسطو «اسم» و «فعل» قابل تبدیل شدن به یکدیگرند.

۱-۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، به‌روشنی به دست می‌آید که از نظر ارسطو گزاره حملی به دو جزء اصلی اسم و فعل، یا موضوع و محمول تحلیل می‌شود و جزء سومی برایش متصور نیست. دلیل این امر هم روشن است. بر اساس تعریفی که ارسطو از فعل ارائه کرده و یکی از ویژگی‌های اساسی آن را «همواره به چیز دیگری گفته شدن» معرفی نموده، رابطه در خود معنای فعل یا محمول نهفته است و به همین سبب نمی‌توان آن را مستقل از محمول و موضوع، جزء سوم گزاره به‌شمار آورد.

۲. بررسی تحلیل سه‌جزئی گزاره حملی از دیدگاه ارسطو

به‌رغم شواهد و دلایل روشنی که بر دوجزئی بودن تحلیل ارسطو از گزاره حملی وجود دارد و ما در بخش قبلی بدان‌ها اشاره کردیم، برخی معتقدند ارسطو، دست کم در آثار منطقی متأخرش، تحلیلی سه‌جزئی از گزاره حملی ارائه کرده است. این دیدگاه به حدی پرنفوذ بوده است که برخی گفته‌اند: «تحلیل جمله به موضوع و محمول و رابطه در منطق ارسطو، یک اصل است؛ اصلی که به همان اندازه اصل امتناع اجتماع نقیضین مهم است» (موحد، ۱۳۸۲، ص ۷۱). به نظر می‌رسد عامل عمده در طرح این دیدگاه، ظهور فعل رابط «است» در برخی گزاره‌های حملی است. رجوع به آثار ارسطو نشان می‌دهد این دیدگاه، البته خالی از وجه نیست؛ چه اینکه خود وی در برخی عباراتش، از جمله در همان درباره عبارت، از فعل رابط «است» به عنوان سومین جزء گزاره یاد می‌کند (برای نمونه ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۹-۲۲، ۱۹۵b). این امر بررسی دقیق این مطلب را ضروری می‌سازد.

آیا برخی عبارات ارسطو در درباره عبارت و برخی دیگر از آثار منطقی‌اش، که فعل رابط «است» را به‌صراحت یا به‌تلویح به عنوان جزء سوم گزاره معرفی می‌کند، بدین معناست که وی تحلیل دوجزئی گزاره را، که در همان درباره عبارت بیان و استوار ساخته است، کنار گذاشته و به تحلیلی سه‌جزئی قائل شده است؟ چنان‌که در بخش بعدی به تفصیل خواهیم دید، برخی افراد این دیدگاه را مطرح کرده‌اند که تحلیل ارسطو از گزاره حملی در درباره عبارت با تحلیل وی در آثار متأخری همچون تحلیلات اولیه متفاوت است. به این دیدگاه در همان بخش بعدی خواهیم پرداخت؛ اما نکته‌ای که فعلاً جلب توجه می‌کند این است که آن عبارتهایی از ارسطو که فعل رابط «است» را به عنوان جزء سوم گزاره حملی معرفی می‌کند، از جمله در رساله درباره عبارت آمده است. این تصور که ارسطو دیدگاهش درباره تحلیل گزاره حملی را در فاصله زمانی میان برخی آثارش تغییر داده است، به‌خودی‌خود نامعقول نیست و امکان‌پذیر است؛ اما اینکه تصور کنیم ارسطو در خود درباره عبارت هم‌زمان به دو نوع تحلیل متفاوت از گزاره حملی قائل است، کاملاً دور از ذهن و نامعقول است. بنابراین باید ببینیم این عبارات مختلف چگونه قابل فهم و تبیین‌اند و آیا میان آنها تضاد و ناسازگاری وجود دارد یا نه؟

۱-۲. تمایز میان «تحلیل زبانی» و «تحلیل منطقی» گزاره حملی

به نظر می‌رسد ناسازگاری و تعارضی که میان برخی عبارات ارسطو در درباره عبارت با برخی دیگر از عبارات همین کتاب یا با برخی عبارات وی در دیگر آثار منطقی‌اش درباره نحوه تحلیل گزاره حملی به چشم می‌خورد، ظاهری

است و کلید حل این تعارض ظاهری نیز در توجه به تفاوت و تمایز میان دو قلمرو ذهن (عالم معانی و مفاهیم) و زبان (عالم الفاظ و عبارات) و، به تبع آن، تفاوت و تمایز میان تحلیل گزاره در هر یک از این دو قلمروست.

۱-۱-۲. تفکیک و تمایز حوزه‌های سه‌گانه در اندیشه ارسطو

ارسطو در همان نخستین فصل درباره عبارت، به تقسیم‌بندی و مرزگذاری میان سه حوزه یا قلمرو «واقعیت»، «ذهن» و «زبان» و بیان نسبت و رابطه میان این سه قلمرو، هرچند به‌طور مجمل و مختصر پرداخته است (ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۲-۴، ۱۶a). به نظر می‌رسد طرح این بحث در همان ابتدای درباره عبارت نشان می‌دهد که از نظر ارسطو تفکیک این سه حوزه و تبیین نسبت و رابطه میان آنها، پایه و اساس همه بحث‌های بعدی است که در این کتاب مطرح شده‌اند. دیدگاه کلی ارسطو درباره نسبت و رابطه میان این سه حوزه یا قلمرو این است که حوزه زبان، تابع حوزه ذهن و حوزه ذهن تابع حوزه واقعیت است؛ هرچند که این تابعیت‌ها، مطلق و از همه جهات و حیثیات نیست و هر کدام از این سه حوزه ویژگی‌هایی خاص خودش، مستقل از رابطه‌اش با حوزه‌های دیگر نیز دارد. اکنون بر اساس تمایز میان حوزه‌های سه‌گانه در دیدگاه ارسطو، هرچند نمی‌توان درباره گزاره در قلمرو «واقعیت» بحث کرد (زیرا گزاره نخستین بار در قلمرو «ذهن» شکل می‌گیرد و پدید می‌آید و در «واقعیت»، به معنایی که مقابل «ذهن» و «زبان» است، چیزی به نام گزاره وجود ندارد)، اما می‌توان در دو قلمرو متمایز و متفاوت «ذهن» و «زبان» درباره آن بحث کرد. بر اساس دیدگاه کلی ارسطو درباره نسبت میان حوزه‌های سه‌گانه، می‌توان گفت: «گزاره» در دو قلمرو ذهن و زبان دارای یک سلسله ویژگی‌های مشترک (به دلیل تابعیت حوزه زبان از حوزه ذهن) و در عین حال ویژگی‌های مختص هریک از این دو قلمرو (به دلیل استقلال نسبی هر یک از این دو قلمرو از دیگری) است.

اما حقیقت این است که همان‌طور که برخی مفسران آثار ارسطو اشاره کرده‌اند (ر.ک: اکريل، ۲۰۰۲، ص ۱۱۸)، در بحث‌های ارسطو درباره گزاره حملی، در رساله درباره عبارت، جنبه‌ها و خصوصیات مربوط به «گزاره» در عالم زبان با احکام و جنبه‌های مربوط به «گزاره» در عالم ذهن درهم آمیخته و به‌دقت از هم تفکیک نشده است و همین امر ابهامات یا دشواری‌هایی را در فهم نظر و رأی ارسطو پدید آورده است. با این حال این بدین معنا نیست که ویژگی‌های گزاره در عالم ذهن از ویژگی‌های گزاره در عالم زبان تفکیک‌ناپذیر باشد. به نظر می‌رسد با توجه به تفکیک کلی ارسطو میان دو قلمرو ذهن و زبان و تعریفی که از این دو قلمرو و خصوصیات آنها، هرچند به‌اجمال، به دست داده است، می‌توان مشخص کرد که هریک از ویژگی‌هایی که ارسطو برای گزاره و اجزای سازنده آن برشمرده یا قائل شده است، مربوط به کدام‌یک از دو قلمرو ذهن یا زبان است. در ادامه بحث، با اشاره به برخی از این ویژگی‌های متفاوت گزاره در دو قلمرو ذهن و زبان، دیدگاه ارسطو بیشتر تبیین خواهد شد.

۱-۲-۲. امکان تحلیل دوجزئی یا سه‌جزئی گزاره حملی در قلمرو زبان

به باور نگارنده، با توجه به تفکیک و تمایز میان دو قلمرو ذهن و زبان در اندیشه ارسطو، آن عبارات‌هایی از او که «است» را به عنوان جزء سوم گزاره معرفی می‌کند، چه در درباره عبارت و چه در آثار دیگر، ناظر به قلمرو زبان

است. وقتی ارسطو، به عنوان نمونه، می‌گوید: «من می‌گویم که در اینجا واژه «است» - به عنوان «نام» یا «فعل» - سومین جزء گزاره را تشکیل می‌دهد» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۲۲-۲۱، ۱۹b)، مقصود وی بر اساس صریح عبارت، واژه «است» می‌باشد؛ یعنی در مقام و قلمرو زبان است که «است»، مستقل از واژه‌ای که بدان افزوده می‌شود، سومین جزء گزاره حملی را تشکیل می‌دهد. گزاره حملی، طبق تعریف، بیانگر «گفته شدن چیزی به چیزی دیگر» است. این معنا (گزاره) ابتدا در ذهن شکل می‌گیرد، اما ظهور یا بیان آن در قالب الفاظ و عبارات، می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد. در حوزه زبان بعضی واژگان چنان‌اند که به‌تنهایی «گفته شدن به چیزی دیگر» را نشانگری می‌کنند؛ مانند «می‌دود»، «می‌نویسد» و به‌طور کلی افعال غیر رابط (در اصطلاح دستور زبانی). در مقابل، بعضی الفاظ و واژگان به‌گونه‌ای هستند که به‌تنهایی «گفته شدن به چیزی دیگر» را نشانگری نمی‌کنند؛ مانند «دونده» و «نویسنده». در این موارد برای نشان دادن اینکه این الفاظ به چیز دیگری گفته می‌شوند، به ناچار از واژه یا فعل رابط «است»، به عنوان واژه سوم یا جزء سوم استفاده می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: «سقراط نویسنده است». بدین ترتیب در قلمرو زبان، گزاره حملی می‌تواند به دو جزء یا سه جزء تحلیل شود و این از ویژگی‌های گزاره حملی در عالم زبان است. البته اینکه تعلق گرفتن یک معنا به معنای دیگر را در قلمرو زبان بتوان به کدام‌یک از صورت‌های گزاره‌ای دوجزئی، سه‌جزئی یا هر دو صورت بیان نمود، در موارد مختلف و در زبان‌های مختلف، متفاوت است. برای نمونه در زبان فارسی، به منظور نشان دادن تعلق گرفتن معنای «تندرستی» به چیز دیگر، مثلاً انسان، از واژه «است» استفاده می‌کنیم و می‌گوییم «انسان تندرست است» و مصطلح نیست که بگوییم «انسان می‌تندرستد»؛ اما واژه یونانی‌ای که بر این معنا (تندرستی) دلالت می‌کند، به‌گونه‌ای است که به‌تنهایی می‌تواند وجه فعلی داشته باشد و نیازی به افزودن «است» به آن نمی‌باشد (ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۷۲ و ۹۱).

۳-۱-۲. دوجزئی بودن تحلیل گزاره حملی در قلمرو ذهن و اندیشه

اما آیا تحلیل گزاره حملی در قلمرو ذهن و اندیشه هم، مانند تحلیل آن در قلمرو زبان، می‌تواند دوجزئی یا سه‌جزئی باشد؟ به نظر می‌رسد دقت و تأمل در سخنان مختلف ارسطو، ما را به این نتیجه می‌رساند که برخلاف تحلیل گزاره در قلمرو زبان، تحلیل گزاره در قلمرو اندیشه همواره دوجزئی است و نمی‌تواند سه‌جزئی باشد. ارسطو در برخی عباراتش، ضمن اشاره به اینکه «است» در برخی گزاره‌های حملی ظاهر می‌شود و در برخی دیگر ظاهر نمی‌شود، تصریح می‌کند که معنای چنین گزاره‌هایی یکسان است و آنها هیچ تفاوتی با هم ندارند. وی در فصل دهم درباره عبارت می‌گوید:

در همه گزاره‌هایی که «است» در [ساختمان] آنها جور نمی‌شود، برای نمونه وقتی در آنها «تندرستیدن / تندرست بودن» و «راه رفتن» واقع می‌شود، فعلی که بدین‌سان وضع می‌شود همان نتیجه را تولید می‌کند که گویی «است» به آنها افزون پیوسته شده باشد (ارسطو، ۱۳۷۸، ۶-۳، ۲۰a).

باز در فصل دوازدهم همان کتاب می‌گوید:

در همه آن گزاره‌هایی که در آنها فعل «بودن» افزون نهاده نشده، واژه‌ای که به جای «بودن» گفته می‌شود همان نقش را خواهد داشت... زیرا هیچ تفاوتی نمی‌کند که بگوییم «انسان راه می‌رود» یا «انسان روان است» (همان، ۱۰-۶، ۲۱b).

از این دو عبارت مهم، به روشنی به دست می‌آید که از نظر *ارسطو* گزاره‌هایی که در قلمرو زبان به سه جزء تحلیل می‌شوند، از نظر منطقی معادل گزاره‌هایی هستند که در قلمرو زبان به دو جزء تحلیل می‌شوند. این هم‌ارزی منطقی، از جمله بدین معناست که تحلیل منطقی این دو نوع گزاره حمله هم یکسان است؛ یعنی تحلیل منطقی گزاره‌هایی که در قلمرو زبان سه‌جزئی‌اند، همانند تحلیل منطقی گزاره‌هایی که در قلمرو زبان دوجزئی‌اند، همواره دوجزئی خواهد بود. در حقیقت، از نظر *ارسطو* برخلاف واژه «است»، که در قلمرو زبان سومین جزء گزاره حمله را تشکیل می‌دهد، رابطه (به عنوان معنایی که «است» بر آن دلالت دارد) نمی‌تواند جزء سوم گزاره در قلمرو ذهن و اندیشه باشد؛ بدین دلیل ساده که چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، در قلمرو ذهن معنای رابطه در همان معنای فعل یا محمول نهفته است و به همین سبب، جزء سومی علاوه بر موضوع و محمول به‌شمار نمی‌آید.

۲-۲. فعل یا محمول در گزاره‌های حمله دارای «است»

در گزاره‌هایی که در قلمرو زبان دوجزئی‌اند، مشخص است که کدام جزء اسم (موضوع) و کدام جزء فعل (محمول) است؛ اما در مورد گزاره‌هایی که در قلمرو زبان سه‌جزئی هستند، هرچند مشخص است که کدام جزء، اسم (موضوع) است ولی اینکه کدام جزء، فعل (محمول) است، محل بحث است. در مورد این نوع از گزاره‌ها این پرسش مهم مطرح می‌شود که در آنها، فعل یا محمول کدام جزء است؟

۲-۲-۱. امکان یا عدم امکان تعیین دیدگاه *ارسطو*

جی. ای. اکریل، یکی از مفسران بنام *ارسطو*، در تفسیری که بر درباره عبارت نوشته است، این پرسش را مطرح می‌کند که *ارسطو* گزاره‌هایی مانند «سقراط سفید است» را چگونه تحلیل می‌کند؟ در واقع پرسش وی در آنجا همین است که در این نوع گزاره‌ها، فعل یا محمول کدام واژه است؟ وی پس از توضیح و تفسیر چندین قطعه از درباره عبارت، که به این پرسش مربوط است، در نهایت نتیجه می‌گیرد که چون *ارسطو* در تحلیل خود جنبه‌های دستور زبانی را از جنبه‌های منطقی به دقت تفکیک نکرده است، نمی‌توان نظر نهایی وی را درباره اینکه در این گزاره کدام یک از سه واژه «سفید»، «است» و «سفید است» فعل است، مشخص نمود (ر.ک: اکریل، ۲۰۰۲، ص ۱۱۹-۱۲۰).

اما به نظر می‌رسد برخلاف نظر *اکریل*، این امر امکان‌پذیر است. هرچند این سخن *اکریل* صحیح است که *ارسطو* در تحلیل خود از گزاره، جنبه‌های دستور زبانی را از جنبه‌های منطقی به دقت و صراحت تفکیک نکرده است، و بر همین اساس تعیین دیدگاه وی صرفاً با رجوع به عبارات خود وی در این باره بسیار مشکل است، اما این بدین معنا نیست که تفکیک جنبه‌های دستور زبانی از جنبه‌های منطقی در تحلیل *ارسطو*، فی‌نفسه امکان‌ناپذیر است و ما نمی‌توانیم بر اساس این تفکیک، نظر *ارسطو* را در این باب مشخص کنیم. در حقیقت ما می‌توانیم با توجه به ویژگی‌ها و معیارهایی که *ارسطو* برای تشخیص «فعل» به دست داده، دیدگاه وی را درباره این مسئله مشخص سازیم.

۲-۲. تعیین دیدگاه ارسطو بر اساس معیارهای وی برای تشخیص «فعل»

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، بر اساس آنچه/ارسطو در درباره عبارت آورده است، فعل چهار ویژگی مهم دارد: ۱. هیچ‌یک از بخش‌های آن جداگانه معنادار نیست؛ ۲. همواره به چیز دیگری گفته می‌شود و به تبع آن؛ ۳. افزون نشانگر زمان است؛ ۴. اگر آن را به‌تنهایی در نظر بگیریم، چیزی را نشانگری می‌کند و اسم خواهد بود. از این چهار ویژگی، ویژگی اول به‌وضوح فقط جنبه لفظی و زبانی دارد؛ اما سه ویژگی دیگر علاوه بر جنبه زبانی، جنبه منطقی و معنایی هم دارند. بنابراین با کنار گذاشتن ویژگی اول، و بر اساس سه ویژگی بعدی می‌توان دیدگاه منطقی/ارسطو را درباره تحلیل گزاره‌هایی مانند «سقراط سفید است»، و اینکه در این گزاره کدام یک از سه واژه «سفید»، «است» یا «سقراط سفید است» فعل است، مشخص ساخت. در حقیقت، طبق تعریف و ضابطه/ارسطو، واژگانی از نظر منطقی فعل محسوب می‌شوند که هر سه ویژگی را با هم داشته باشند.

اکنون بر اساس این معیار، می‌توان گفت از نظر ارسطو در گزاره‌هایی که در آنها واژه رابط «است» به کار می‌رود، «است» به همراه کلمه‌ای که به آن اضافه شده است، به‌صورت یک‌جا و مجموعاً فعل یا محمول خواهد بود. برای نمونه در گزاره «سقراط سفید است»، «سقراط» اسم و «سفید است» فعل یا محمول خواهد بود؛ چون «سفید است» هر سه ویژگی مطرح در تعریف/ارسطو از «فعل» را داراست؛ درحالی‌که هر کدام از «سفید» و «است»، اگر به‌تنهایی در نظر گرفته شوند، برخی از سه ویژگی مذکور در تعریف/ارسطو را فاقدند و به همین سبب نمی‌توانند فعل یا محمول به‌شمار آیند.

«سفید» دو ویژگی اساسی «فعل» را، در تعریف و ضابطه/ارسطو ندارد: اول اینکه همواره به چیز دیگری گفته نمی‌شود و اگر هم به چیز دیگری گفته شود، گزاره‌ای تشکیل نمی‌شود. مثلاً اگر «سفید» به‌تنهایی به «سقراط» گفته شود، عبارت ناقص «سقراط سفید» حاصل می‌شود که هرگز یک گزاره نیست؛ دوم اینکه به تبع اینکه به چیز دیگری گفته نمی‌شود، افزون نشانگر زمان هم نیست. بنابراین «سفید»، و الفاظ مشابه آن، به‌تنهایی نمی‌توانند فعل یا محمول باشند. برخی شارحان منطق ارسطو هم به این نکته اشاره کرده‌اند که اسم به‌تنهایی مانند «نویسنده» در اینجا، نمی‌تواند محمول باشد (ر.ک: فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸۸؛ آمونیوس، ۲۰۱۴، ص ۵۷).

به همین ترتیب «است» هم اگر به‌تنهایی در نظر گرفته شود، دو ویژگی اساسی «فعل» را ندارد: اول اینکه همواره به چیز دیگری گفته نمی‌شود و اگر هم به چیز دیگری گفته شود گزاره‌ای تشکیل نمی‌شود؛ مثلاً اگر «است» (به عنوان فعل رابط) به‌تنهایی به «سقراط» گفته شود، عبارت ناقص «سقراط است» به دست می‌آید که معنای محصلی ندارد و نمی‌تواند یک گزاره باشد؛ دوم اینکه اگر به چیز دیگری گفته نشود و در گزاره نباشد، اسم نخواهد بود؛ زیرا چنان‌که خود ارسطو و نیز برخی پیروان یا مفسران وی اشاره کرده‌اند، «است» به‌تنهایی بر یک معنای مشخص دلالت نمی‌کند (ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۸، ۲۳، ۱۶۶؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، فن سوم، ص ۲۹؛ ابن‌رشد، ۱۹۸۱، ص ۶۴؛ وایتاگر، ۱۹۶۶، ص ۶۱). بنابراین با توجه به ضابطه و تعریف/ارسطو از فعل، «است» رابط را نیز از نظر منطقی نمی‌توان یک فعل یا محمول به‌شمار آورد (ر.ک: فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸۸؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱، فن سوم، ص ۷۷).

با آشکار شدن این مطلب که هیچ کدام از «سفید» و «است» به‌تنهایی نمی‌توانند «فعل» یا محمول به‌شمار آیند، تنها این گزینه باقی می‌ماند که «سفید است» فعل یا محمول باشد. در حقیقت، برخلاف «سفید» و «است»، «سفید است» (مجموع این دو واژه) ضابطه و تعریف/ارسطو از «فعل» را فراهم می‌کند و بر همین اساس فعل یا محمول به‌شمار می‌آید. «سفید است» اولاً با توجه به معنایش، همواره به چیز دیگری گفته می‌شود؛ ثانیاً به‌تبع آن، افزون نشانگر زمان است؛ ثالثاً اگر به‌تنهایی و بدون گفته شدن به چیزی دیگر در نظر گرفته شود، بر معنایی مشخص (سفید) دلالت می‌کند و بنابراین یک «اسم» به‌شمار می‌آید.

۲-۲-۳. تعیین دیدگاه ارسطو بر اساس سخنان و عبارتهای وی

چنان‌که در بالا اشاره شد، اگر بخواهیم دیدگاه/ارسطو را درباره مسئله موردبحثمان صرفاً با رجوع به عباراتی از ارسطو که به‌طور مستقیم ناظر به این بحث است، مشخص سازیم، نتیجه روشنی به دست نمی‌آید؛ اما در پرتو نتیجه‌ای که با رجوع به معیارهای ارسطو درباره «فعل» به دست آمده است، می‌توان به فهم و تفسیر روشنی از آن عبارات ارسطو دست یافت. بررسی تفصیلی عبارتهای مختلف ارسطو درباره این موضوع و تطبیق آنها با معیارهای «فعل» در اندیشه وی، مجال دیگری می‌طلبد؛ اما اشاره به این نکته لازم است که در عبارتهای خود ارسطو هم مواردی وجود دارد که نشان می‌دهد از نظر وی در گزاره‌هایی همچون «سقراط سفید است»، «سفید است» فعل یا محمول به‌شمار می‌رود. چنان‌که پیش‌تر هم اشاره شد، ارسطو جفت گزاره‌هایی مانند «انسان راه می‌رود» و «انسان روان است» را معادل هم می‌داند و می‌گوید: «هیچ تفاوتی نمی‌کند که بگوییم «انسان راه می‌رود» یا «انسان روان است» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۹-۱۰، ۲۱b). این سخن ارسطو بدین معناست که «روان است» معادل «راه می‌رود» است (زیرا موضوع دو گزاره، مشترک است)؛ اما از آنجاکه «راه می‌رود» فعل است، پس «روان است» هم فعل خواهد بود. درهرحال نکته مهم در اینجا این است که عبارتهای مختلف ارسطو درباره این مسئله، باید در پرتو معیارهای وی برای «فعل» و نتیجه‌ای که از بررسی این معیارها حاصل شده است، فهم و تفسیر شود.

۲-۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در این بخش گفتیم به‌روشنی این نتیجه به دست می‌آید که از دیدگاه ارسطو، هرچند تحلیل سه‌جزئی گزاره حمله در قلمرو زبان امکان‌پذیر است و ایرادی ندارد، اما چنین تحلیلی در قلمرو اندیشه نادرست و اشتباه است و گزاره حمله در مقام تحلیل منطقی همواره دوجزئی است.

در تحلیل سه‌جزئی، گزاره‌ای مانند «سقراط نویسنده است» به سه جزء مستقل «سقراط»، «نویسنده» و «است» تجزیه می‌شود، و به این سه جزء به‌ترتیب موضوع، محمول و رابطه گفته می‌شود. اشتباه این نحوه تحلیل، اگر آن را نه به عنوان یک تحلیل زبانی بلکه به عنوان تحلیلی منطقی در نظر بگیریم، در این است که رابطه را از محمول جدا و به عنوان جزء سوم در نظر می‌گیرد؛ درحالی‌که از نظر ارسطو رابطه در خود معنای محمول نهفته است

و بر همین اساس، اگر رابطه را از محمول جدا کنیم، آنچه محمول می‌نامیم اساساً دیگر «محمول» نخواهد بود. اگر در گزاره‌ای مانند «سقراط نویسنده است» نویسنده را مستقل از «است» (مستقل از نسبت و رابطه آن به چیزی دیگر) در نظر بگیریم، دیگر نمی‌توانیم آن را محمول بنامیم؛ چون محمول یعنی حمل شده، اما نویسنده به‌خودی‌خود و بدون در نظر گرفتن «است» (رابطه) فقط یک معنا یا مفهوم (اسم) است که هنوز به چیزی حمل نشده است و به همین سبب، نمی‌توان آن را محمول نامید. به همین دلیل است که از نظر ارسطو، در گزاره‌هایی همچون «انسان نویسنده است»، محمول قضیه نه «نویسنده» بلکه «نویسنده است» می‌باشد.

۳. بررسی دیدگاه پیتر گیچ درباره تحلیل ارسطو از گزاره حملی

پیتر گیچ (Peter Geach)، از فیلسوفان تحلیلی قرن بیستم که تعلق‌خاطری جدی به منطق جدید دارد، از جمله افرادی است که می‌گوید در آثار منطقی ارسطو با دو تحلیل متفاوت از گزاره روبه‌رویم: یکی تحلیلی که ارسطو در درباره عبارت ارائه کرده و دیگری تحلیلی که در تحلیلات اولیه مطرح شده و نظریه قیاس ارسطویی بر پایه آن استوار است.

۳-۱. بیان دیدگاه گیچ

گیچ در گفتاری با عنوان «تاریخ تباهی منطق» که بعداً به صورت مکتوب نیز درآمده و منتشر شده است، تحلیل ارسطو از گزاره را از درباره عبارت نقل و تأیید می‌کند که تحلیل وی از گزاره در این کتاب دوجزئی است. وی معتقد است ارسطو در درباره عبارت به پیروی از افلاطون، گزاره را به دو جزء اسم و فعل تحلیل کرده است؛ اما در ادامه بحث ادعا می‌کند که ارسطو «بعد از نوشتن درباره عبارت و قبل از اینکه تحلیلات اولیه را تألیف کند، این دیدگاه خود را تغییر داده است». به نظر او ارسطو در این فاصله تحلیل گزاره به اسم و فعل را ترک کرده و در تحلیل جدید گزاره را صرفاً به دو کلمه یا دو حد (term) تجزیه می‌کند. وی معتقد است ارسطو در نظریه جدید «این نگرش افلاطونی را که هر گزاره حملی به دو جزء منطقاً نامتجانس تجزیه می‌شود از دست داده است و در عوض حمل را به معنای تعلق گرفتن (به هم پیوستن) یک حد به حد دیگر در نظر می‌گیرد». به نظر گیچ، ویژگی مشخصه تحلیل جدید این است که در آن، برخلاف تحلیل درباره عبارت، هیچ‌یک از دو حد ذاتاً حملی نیستند؛ یعنی درحالی که در تحلیل درباره عبارت «فعل» ذاتاً حملی است و «همواره به چیز دیگری گفته می‌شود»، در تحلیل جدید چنین نیست و کلمه‌ای که در جایگاه محمول قرار دارد، می‌تواند به جایگاه موضوع منتقل شود و چیزی دیگر بر آن حمل شود. گیچ این دیدگاه را «نظریه تعویض‌پذیری ارسطو» می‌نامد و معتقد است پذیرش این نظریه نشانگر انتقال ارسطو از تحلیل اسم - فعل به تحلیل دو - حد (کلمه - کلمه) از گزاره است. وی این تغییر موضع ارسطو را فاجعه و مصیبتی می‌داند که تنها با هبوط آدم قابل مقایسه است و اضافه می‌کند که چنین تغییری، ناشی از شیفتگی ارسطو به نظریه قیاس و پیشرفت وسوسه‌انگیز او در این نظریه است. در نظریه قیاس، نقش اصلی را حد وسط بازی می‌کند؛ اما حد وسط حدی است که مشترک میان دو گزاره است؛ یعنی در یک گزاره محمول و در گزاره دیگر موضوع است. بنابراین امکان تغییر جایگاه کلمه و تردد آن میان موضوع و محمول لازمه نظریه قیاس است و این همان چیزی است که تحلیل جدید آن را تأمین می‌کند (ر.ک: گیچ، ۱۹۷۲، ص ۴۸-۴۵).

بدین ترتیب گنج میان تحلیل درباره عبارت و تحلیلی که آن را مبنای نظریه قیاس در تحلیلات اولیه می‌داند، تمایزی اساسی قائل می‌شود.

۳-۲. استدلال گنج بر دیدگاهش

از نظر گنج، ویژگی مشخصه تحلیل جدید، یا به تعبیر او تحلیل دو - حد، این است که واژه‌ای که در یک گزاره محمول است می‌تواند در گزاره‌ای دیگر موضوع واقع شود؛ درحالی‌که در تحلیل اسم - فعل چنین امری امکان‌پذیر نیست. به‌زعم گنج این نکته، وجه تمایز اصلی تحلیل جدید با تحلیل درباره عبارت است. دیگر مشخصه تحلیل جدید از نظر گنج، که البته فقط به‌صورت تلویحی بدان اشاره کرده، این است که در این تحلیل، /رسطو گزاره‌ها را به این صورت بیان می‌کند که یک حد به حد دیگر «تعلق می‌گیرد» (ر.ک: همان، ص ۴۹). به نظر او، چون /رسطو در تحلیل جدیدش گزاره را به دو حد، که هیچ‌کدام ذاتاً حملی نیستند، تجزیه می‌کند، برای نشان دادن رابطه این دو حد از تعبیر «تعلق گرفتن» بهره می‌گیرد. بنابراین استفاده از این تعبیر، یکی از نشانه‌های تحلیل جدید است. بدین ترتیب در سخنان گنج دو دلیل بر «تفاوت و تمایز تحلیل درباره عبارت با تحلیل تحلیلات اولیه» قابل ملاحظه است: دلیل عمده و اصلی، تعویض‌پذیری موضوع و محمول در تحلیل تحلیلات اولیه برخلاف تحلیل درباره عبارت است؛ و دلیل دوم که بیشتر یک علامت و نشانه است، استفاده از تعبیر «تعلق گرفتن» درباره نسبت محمول به موضوع در تحلیلات اولیه است.

۳-۳. نقد و بررسی دیدگاه و استدلال گنج

اما آیا واقعاً /رسطو تحلیل خود از گزاره را تغییر داده است و میان تحلیل وی از گزاره در درباره عبارت با تحلیلی که در تحلیلات اولیه مبنای نظریه قیاس قرار گرفته، تمایز اساسی وجود دارد؟ به نظر می‌رسد بررسی دقیق سخنان /رسطو در درباره عبارت و تحلیلات اولیه نشان می‌دهد چنین تمایزی وجود ندارد و مبنای /رسطو در نظریه قیاس همان تحلیلی است که در درباره عبارت مطرح کرده است.

درباره تعبیر «تعلق گرفتن»، که گنج استفاده از آن را از نشانه‌های تحلیل جدید می‌داند، باید گفت /رسطو در همان درباره عبارت مکرراً از این تعبیر استفاده کرده است (ر.ک: /رسطو، ۱۳۷۸، ۲۵-۲۹، ۱۷۸، ۲-۵، ۱۷۷؛ ۳۵-۳۶، ۱۸۸، ۳-۴، ۱۸۸، ۲۱-۲۳، ۱۸۸، ۵، ۱۹۶؛ ۱۳۸، ۲۳۳، ۱۶-۲۱، ۲۳۳، ۹۸، ۲۴۶). محض نمونه، /رسطو در این کتاب، چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، گزاره را این‌گونه تعریف می‌کند: «گزاره ساده گفتار معناداری است درباره تعلق گرفتن یا تعلق نگرفتن خصیصه‌ای به موضوع، به حسب بخش‌بندی‌های زمان» (همان، ۲۴-۲۳، ۱۷۸).

وقتی /رسطو در درباره عبارت، که تحلیل اسم - فعل در آن مطرح شده است، گزاره را اساساً با استفاده از تعبیر «تعلق گرفتن» تعریف می‌کند، و در موارد بسیار دیگر نیز از این تعبیر بهره می‌گیرد، آیا می‌توان استفاده از این تعبیر را مختص تحلیل به اصطلاح جدید /رسطو در تحلیلات اولیه دانست، و بر پایه آن میان تحلیل درباره عبارت و تحلیل مورد استفاده در تحلیلات اولیه تمایز قائل شد؟

به نظر می‌رسد این دیدگاه گنجه که در تحلیل اسم - فعل برخلاف تحلیل جدید، معنایی که در یک گزاره محمول است نمی‌تواند در گزاره‌ای دیگر موضوع واقع شود، مبتنی بر بی‌توجهی به برخی سخنان ارسطو یا عدم فهم دقیق این سخنان است. چنان‌که در قسمت قبلی اشاره شد، ارسطو در درباره عبارت به‌صراحت می‌گوید: اگر فعل به‌خودی‌خود و بدون گفته شدن به چیز دیگری در نظر گرفته شود، اسم خواهد بود. این سخن بدین معناست که فعل بودن یک معنا یا واژه به دلیل گفته شدن آن به چیزی دیگر و قرار گرفتن در موقعیت مشخصی از گزاره است، نه اینکه ویژگی ذاتی و لاینفک آن معنا یا واژه باشد. به عبارت دیگر معنایی که به چیز دیگری گفته می‌شود و بنابراین فعل است، می‌تواند در موقعیت یا موضع دیگری اسم (موضوع) باشد و چیزی به آن یا درباره آن گفته شود. بر همین اساس در همان تحلیل اسم - فعل نیز یک کلمه می‌تواند در یک گزاره محمول و در گزاره دیگر موضوع باشد.

اشتباه گنجه در این است که فعل بودن را ویژگی ذاتی و جدایی‌ناپذیر برخی معانی یا واژه‌ها می‌داند و این دیدگاه نادرست را به تحلیل ارسطو در درباره عبارت نسبت می‌دهد؛ درحالی‌که اگر دقت کنیم، سخن ارسطو در درباره عبارت دقیقاً برخلاف آن است. گنجه این ویژگی فعل را که «همواره به چیز دیگری گفته می‌شود» به نقل از ارسطو بیان و به‌درستی بر آن تأکید می‌کند، اما به نظر می‌رسد در فهم صحیح آن دچار اشتباه شده است. سخن ارسطو در بیان این ویژگی این است که فعل از آن جهت که فعل است، همواره به چیز دیگری گفته می‌شود، نه اینکه برخی معانی یا واژه‌ها همواره به چیز دیگری گفته می‌شوند. به عبارت دیگر ارسطو ویژگی «همواره به چیز دیگری گفته می‌شود» را به نقش و معنای فعل نسبت می‌دهد، نه به مصادیق فعل و معنایی که در جایگاه فعل قرار می‌گیرند. در حقیقت گنجه، مانند برخی افراد دیگر، میان این دو معنا خلط کرده است و به همین جهت نتوانسته مقصود ارسطو را به‌درستی دریابد.

درخور تأمل است که گنجه بر این سخن ارسطو در درباره عبارت که، فعل «همواره نشانه چیزهایی است که به چیز دیگری گفته می‌شوند» تأکید می‌کند؛ اما به این سخن ارسطو در همان درباره عبارت که «اینک فعل‌ها هنگامی که به‌خودی‌خود و در گوهر خویش گفته شوند اسم‌اند» به کلی بی‌توجهی می‌کند. به نظر می‌رسد این غفلت یا تعافل، یکی از عوامل مهمی است که موجب شده است وی تحلیل ارسطو در تحلیلات اولیه را متفاوت با تحلیل او در درباره عبارت بداند. وقتی ارسطو به‌صراحت می‌گوید: «اینک فعل‌ها هنگامی که به‌خودی‌خود و در گوهر خویش گفته شوند اسم‌اند» معنایش این است که فعل بودن (حمل شدن) ویژگی ذاتی و لاینفک بعضی معانی نیست و همین معنایی که به چیز دیگری گفته می‌شود و به همین دلیل «فعل» نامیده می‌شود، در صورتی که به چیز دیگری گفته نشود، اسم خواهد بود و در این وضعیت جدید، چون یک اسم است، می‌توان معنای دیگری را به آن نسبت داد یا بر آن حمل کرد.

بدین ترتیب دقت و تأمل در ویژگی‌های «فعل»، آن‌گونه که در سخنان ارسطو در درباره عبارت آمده است، نشان می‌دهد که «تعویض‌پذیری» موضوع و محمول، که گنجه آن را ویژگی مشخصه تحلیل جدید می‌داند، در همان تحلیل به‌اصطلاح اولیه ارسطو نیز مطرح است و وجود دارد؛ یعنی بر اساس همان تحلیل اسم - فعل، در درباره عبارت نیز تغییر نقش یک معنا یا واژه میان جایگاه‌های اسم و فعل، یا موضوع و محمول، امکان‌پذیر است.

بنابراین تحلیل ارسطو از گزاره در درباره عبارت، یعنی تحلیل اسم - فعل، همان تحلیلی است که در تحلیلات اولیه، اساس نظریه قیاس قرار گرفته است و آنچه گنجه به عنوان دو تحلیل متفاوت معرفی کرده، در حقیقت تحلیلی واحد است که حداکثر با دو تعبیر یا دو بیان متفاوت مطرح شده است.

نتیجه‌گیری

با رجوع به متن آثار و سخنان ارسطو و دقت و تأمل در آنها دو مطلب مهم درباره تحلیل وی از گزاره حملی آشکار می‌شود: اول اینکه از دیدگاه ارسطو تحلیل منطقی گزاره حملی (تحلیل گزاره در مقام معنا) همواره دوجزئی است، هرچند که تحلیل زبانی آن (تحلیل گزاره در مقام الفاظ و عبارات) می‌تواند دوجزئی یا سه‌جزئی باشد و دوم اینکه تحلیل ارسطو از گزاره حملی در آثار مختلف منطقی‌اش یکسان است و او تحلیل خود از گزاره حملی را تغییر نداده است.

این دو نتیجه، به طور ویژه از دقت در ویژگی‌های «فعل» (محمول) به عنوان یکی از دو جزء اصلی گزاره حملی به دست می‌آید. از نظر ارسطو ویژگی اساسی فعل یا محمول این است که همواره به چیز دیگری گفته می‌شود؛ یعنی «به چیز دیگری گفته شدن» مقوم معنای فعل (محمول) است. توجه به این نکته نشان می‌دهد معنای رابطه یا نسبت در خود معنای فعل (محمول) نهفته است و به همین سبب نمی‌توان در مقام تحلیل منطقی، رابطه را جزء سوم گزاره حملی به‌شمار آورد. بدین ترتیب با دقت و تأمل در این ویژگی اساسی فعل، نادرستی تحلیل سه‌جزئی گزاره حملی (در مقام تحلیل منطقی) آشکار می‌شود؛ اما دیگر ویژگی مهم فعل، از دیدگاه ارسطو، این است که اگر فعل را به خودی خود و خارج از گزاره در نظر بگیریم، اسم خواهد بود. توجه به این ویژگی نشان می‌دهد که فعل بودن (محمول بودن) ویژگی ذاتی و جدایی‌ناپذیر برخی واژه‌ها یا مفاهیم نیست، بلکه تابع نقش و جایگاهی است که آن مفهوم در متن گزاره پیدا می‌کند. با توجه به این ویژگی «فعل» یا محمول، هیچ ایرادی ندارد که یک معنا در یک گزاره اسم یا موضوع، و در گزاره‌ای دیگر فعل یا محمول باشد؛ چنان‌که در اشکال مختلف قیاس چنین است. بدین ترتیب با دقت و تأمل در این ویژگی اساسی فعل، نادرستی دیدگاه برخی افراد، همچون پیتر گیچ، که مدعی‌اند ارسطو در آثار منطقی متأخرش، همچون تحلیلات اولیه دیدگاه خود را درباره تحلیل گزاره تغییر داده است، آشکار می‌شود. از مجموع آنچه گفتیم این نتیجه مهم به دست می‌آید که فهم دقیق معنای «فعل» و خصوصیات و ویژگی‌های آن، کلید درک صحیح تحلیل ارسطو از گزاره حملی است.

منابع.....

ابن‌رشد، محمدبن احمد، ۱۹۸۱م، *تلخیص کتاب العباره*، تحقیق محمود قاسم، قاهره، الیهیة المصریه.

ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (المنطق)*، تحقیق سعید زائد و دیگران، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

ارسطو، ۱۳۷۸، *منطق (ارگانون)*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، نگاه.

قارابی، ابونصر، ۱۴۰۸ق، *المنطقیات*، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

موحّد، ضیاء، ۱۳۸۲، *از ارسطو تا گودل (مجموعه مقاله‌های فلسفی-منطقی)*، تهران، هرمس.

Ackrill, J.L., 2002, *Aristotle Categories and De Interpretation*, reprinted, Oxford, Clarendon press.

Ammonius, 2014, *Ammonius: on Aristotle "On Interpretation 1-8"*, Translated by David Blank, New York, Bloomsbury Publishing.

Geach, Peter, 1972, *Logic matters*, first published, Oxford, Basil Blackwell.

Whitaker, C. W. A, 1996, *Aristotle's De Interpretation: Contradiction and Dialectic*, Oxford, Clarendon Press.